پژوهش‌نامه حکمت و فلسفه اسلامی
س۱۲، ش۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۴
صفحات ۸۳ تا ۹۸

Bi-quarterly Journal of Hikmat & Islamic Philosophy
Vol.12, No.24, Spring & Summer 2025

بررسی مسئله وحدت علوم؛ مبانی و روش ازمنظر حکمت متعالیه

یاسر رضائی[۱] و علی مرادی[۲]

چکیده

ارتباط، تعامل و وحدت میان شاخه‌های گوناگون علوم، تأثیرات مهمی در ساحت تمدن‌سازی دارد؛ چراکه تولید و توسعه علم، یکی از ارکان مهم تمدن بشری است. بدیهی است تولید و گسترش علم، بدون هماهنگی و انسجام میان رشته‌های گوناگون علم امکان‌پذیر نیست. باتوجه به این مهم، نوشتار حاضر بر آن است به‌روش توصیفی ـ تحلیلی و باتوجه به مبانی حکمت متعالیه که دارای براهین فلسفی جامع درباره هستی است، به بررسی چگونگی تحقق وحدت علوم ازمنظر این مشرب فلسفی بپردازد. تحقیق پیش رو به این نتیجه رسیده است که بر اساس مبانی تشکیک وجود که هستی را به‌مثابه شبکه یک‌پارچه در ارتباط و تعامل می‌بیند، امکان تحقق وحدت میان شاخه‌های گوناگون علوم ــ اعم از تجربی و تجریدی ــ وجود دارد. البته روش دستیابی به وحدت علوم، طبقه‌بندی صحیح و جامع از علوم است و می‌توان از پیامدهای معرفتی و کاربردی، در معرفت‌شناسی و محیط زیست از وحدت علوم بهره برد.

واژگان کلیدی: وحدت علوم، حکمت متعالیه، تشکیک وجود، مراتب هستی، مراتب علوم، طبقه‌بندی علوم.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۱۰ تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۲/۲۸ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۶/۳۱

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فقه و معارف اسلامی، گرایش کلام/ نویسنده مسئول (rezaeeyaser@gmail.coml).
۲. دکتری مدرسی معارف اسلامی، گرایش تمدن (alimoradi@gmail.coml).

مقدمه

«علم» یکی از عناصر مهم تمدن‌سازی در جامعه بشری است و توسعه علمی در عصر جدید، به‌عنوان ترقی و پیشرفت یک جامعه انسانی محسوب می‌شود؛ ازاین‌رو بدون علم، فراهم‌کردن مؤلفه‌های تمدن‌سازی امکان‌پذیر نیست؛ زیرا علم تأمین‌کننده دانش و فناوری‌های لازم در یک جامعه متمدن است و به‌مثابه یک مؤلفه راهبردی و بنیادین عمل می‌کند.

ازسوی‌دیگر هدف علم، فهم صحیح و تبیینی جامع از طبیعت، انسان، اجتماع و همه عالم هستی است. برای دستیابی به چنین هدفی باید میان شاخه‌های گوناگون علوم، هماهنگی محتوای و تعامل برقرار باشد یا داده‌ها و نتایج علوم گوناگون، ارتباط مناسب داشته باشند. چه‌بسا علومی که داده‌ها و خروجی آنها دچار ناهماهنگی و بیگانه‌سازی ناموجه بوده و میان شعب علوم تعارض باشد که از بنیان عیب‌ناک‌اند و فهمی صحیح و جامع از هستی ارائه نمی‌دهند، بلکه بیانی ناقص از واقعیت می‌دهند و باعث می‌شود نسبت به برخی حقایق، غفلت ورزیده شود؛ بنابراین برای فهمی صحیح و جامع از هستی، ضروری است میان علوم گوناگون، هماهنگی، ارتباط مناسب و وحدت برقرار باشد.

همچنین مشرب حکمت متعالیه، تبیینی نظام‌مند و جامع از هستی ارائه داده است که براهین فلسفی آن هماهنگی و انسجام دارد و از نتایج فلسفی آن در حل دیگر مسائل غامض معرفتی یا در حوزه‌های کاربردی می‌توان استفاده کرد؛ براین‌اساس در نوشتار حاضر به‌دنبال پاسخ به این پرسش خواهیم بود که: باتوجه به نگاه هستی‌شناسانه حکمت متعالیه، روش و پیامدهای تحقق وحدت علوم چیست؟

وحدت علوم دارای چند پیشینه تحقیقی است؛ برای‌نمونه مقاله «بازگشت به اصل؛ درآمدی بر نگاه وحدت‌گرا به علوم ازمنظر حکمت اسلامی» نوشته تفرشی و دیگران، به وحدت علوم ازمنظر فلسفه اسلامی می‌پردازد، ولی به روش و پیامد وحدت علوم اشاره نمی‌کند. همچنین در کتاب **علم و تمدن در اسلام**، نوشته دکتر سیدحسین نصر، در باب وحدت علوم ازمنظر دانشمندان مسلمان دوره تمدن اسلامی اشاره شده است. البته بیشتر مطالب مرتبط با تاریخ علم است، نه فلسفه حکمت متعالیه. عثمان بکار، محقق دیگری است که در موضوع وحدت علوم در کتاب **طبقه‌بندی علوم ازنظر حکمای مسلمان**، قلم زده است. ایشان فقط مبانی

هستی‌شناسی فیلسوفان مشاء همچون ابن‌سینا و فارابی را در باب وحدت علوم آورده است، ولی ابتکار این نوشتار در ارائه روش و پیامدهای تحقق وحدت علوم با استفاده از مبانی تشکیک وجود حکمت متعالیه است.

مقصود از علم در نوشتار حاضر، مفهوم کلی آن یعنی معرفت است که انواع شناخت‌های تجربی، عقلی و شهودی را دربرمی‌گیرد؛ درنتیجه مقصود از وحدت علوم، مفهوم و پارادایمی است که تمامی علوم و معارف را یکپارچه و به‌طور اندام‌وار هماهنگ و متحد می‌داند. بر اساس این بینش، هر پدیده که خواهان تتبع وشناخت آن هستیم، علم به آن موضوع در رتبه از سلسله‌مراتبی از علوم قرار دارد که این سلسله علوم دارای مبدأ می‌باشد. ازسوی‌دیگر سلسه مراتب علوم که دارای مراتب تشکیکی است، متحد و هماهنگ با مبدأ خویش است؛ درنتیجه معلوم یادشده، جزئی است که در کل قرار گرفته و هماهنگ با کل هستی است.

۱. مبانی هستی‌شناسی متناسب وحدت علوم

بیان یک نظریه بدون ابتنای به مبانی هستی‌شناسی مرتبط با آن ممکن نیست؛ زیرا هستی‌شناسی، بنیان و ریشه هر نظام فکری است و بنیان معرفت‌شناسی مکاتب فکری نیز بر مبانی هستی‌شناسی آن استوار است؛ براین‌اساس دراینجا تلاش شده است مبانی هستی‌شناسی متناسب و مرتبط با اندیشه وحدت علوم، به‌اجمال بیان شود.

۲. تعامل، ارتباط و وحدت هستی

بر اساس هستی‌شناسی حکمت متعالیه، هرآنچه در هستی حضور دارد، وجود است. وجودی که سراسر هستی را پوشانده، دارای ویژگی اصالت است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸، ج۱، ص۳۸). بنا بر اصالت وجود، هر واقعیت و پدیده‌ای که در خارج از ذهن ما از هستیِ بالذات برخوردار و منشأ آثار خارجی است، از آنِ وجود است (همو، ۱۳۶۳، ص۹).

ازسوی‌دیگر وجودی که سراسر هستی را پوشانده، تشکیکی است (همو، ۱۳۶۸، ج۱، ص۴۳۴/ طباطبایی، ۱۴۱۶، ص۱۷). تشکیک وجود بدین‌معناست که حقیقت واحدِ وجود، دارای مراتب کثیر می‌باشد (همان، ص۱۸) و وجود به‌صورت نابرابر بر این مراتب حمل می‌شود. البته این مراتب به‌عین حقیقت وجود موجودند، نه آنکه غیر وجود و منضم به آن باشند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸،

ج۱، ص۴۰۲). همچنین این مراتب نسبت به یکدیگر مباین نیستند، بلکه حقیقت وجود مابه‌الإشتراک و مابه‌الإمتیاز در این مراتب است (طباطبایی، ۱۴۱۶، ص۱۸)؛ براین‌اساس وجود در عین وحدت، مشتمل بر کثرت مراتب وجودی است (همان) و در هر مرتبه از مراتب حضور دارد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸، ج۱، ص۶۸)؛ هرچند مراتب وجود نسبت به یکدیگر شدت و ضعف، تقدم و تأخر یا کمال و نقص دارند (همان، ص۴۳۴)؛ بنابراین مراتب یادشده مراتب طولی است؛ زیرا ارتباط طولی در میان موجوداتی است که در طول یکدیگر بوده، دارای مراتب شدید و ضعیف‌اند و میان آنها رابطه علّی و معلولی برقرار است.

در مراتب تشکیکیِ وجود تفاضل و رابطه علی و معلولی برقرار است؛ چراکه حقیقت وجود در عین بساطت علت است و نسبت به معلول خود برتری مرتبه دارد و معلول نیز بدون اضافه‌شدن چیزی، همان حقیقت وجود است و نسبت به علت آفریننده خود، ضعف وجودی دارد و بی‌شک وجود علت، غیر از وجود معلول نیست (همان، ص۴۰۲).

در آغاز سلسله‌مراتب طولی و تشکیکی وجود، اشرف‌ترین مرتبه حقیقت وجود یعنی واجب‌الوجود و علت نامعلول که کمال وجودی همه مراتب پایین‌تر از خود یعنی ممکن‌الوجود را داراست، قرار دارد (همو، ۱۹۸۱، ج۶، ص۱۰۶). واجب‌الوجود و علت نامعلول در این نظام هستی، حق‌تعالی است. در انتهای سلسله، اخس‌ترین مرتبه وجود امکانی و ضعیف‌ترین آنها یعنی هیولای اولی قرار دارد (همان، ج۹، ص۲۴۳).

البته میان دو مرتبه اشرف و اخس، مراتب دیگر وجود قرار دارند که هر مرتبه وجودی به‌میزان نزدیکی‌اش به اشرف مراتب یعنی واجب‌الوجود از قوت و شدت وجودی بیشتر برخوردار است و به‌میزان دوری‌اش از اشرف مراتب، به کاستی و ضعف وجودی و محدودیت بیشتر دچار می‌شود، ولی نکته مهم اینکه هستی مانند دایره، دارای دو قوس نزول و صعود است و مراتب وجودی میان دو مرتبه اشرف و اخس، در این دو قوس قرار دارند. مراتب موجودات در قوس نزول عبارت است از عقل، نفس فلکی، طبیعت و مادّه. این مراتب در قوس صعود، برعکس است و از مادّه آغاز و به عقل ختم می‌شود؛ بنابراین ابتدای وجود از عقل آغاز می‌شود و به عقل نیز خاتمه می‌یابد و مابین این دو، مراتب بی‌نهایت است (همو، ۱۳۷۵، ج۱، ص۱۸۰).

هریک از این مراتب وجود، عالَمی از عوالم هستی را تشکیل می‌دهند. مقصود از عالَم، عبارت

است از موجود یا موجوداتی که در مجموع هستی مرتبه‌ای خاص را اشغال کرده، به‌گونه‌ای محیط به مادون خود محاط مافوق خود است (مطهری، ۱۳۸۴، ج۶، ص۱۰۵۶). این عوالم به‌ترتیب افضلیت در وجود عالم عقل، عالم مثال و عالم طبیعت‌اند. هریک از عوالم برتر، علت و باطن است و عالم پایین‌تر معلول است؛ بنابراین عوالم مافوق، بر عوالم پایین تسلط و احاطه دارند (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج۹ ص۲۲۸/ طباطبایی، ۱۴۱۶، ص۲۲۹).

وجود باتوجه به تجرد یا مادّی‌بودن، در یکی از این عوالم جای می‌گیرند؛ براین‌اساس وجود مجرد که از مادّه منزه است، در عالم عقل قرار دارد و ازجهت رتبه، برتر از عالم طبیعت و مثال است. عقول، نزدیک‌ترین موجودات به واجب‌الوجود بوده و در میان موجودات امکانی، از شدیدترین مرتبه وحدت و جامعیت برخوردارند؛ به‌گونه‌ای که هر موجود عقلی دارای تمام کمالات مراتب مادون خود است؛ اگرچه نسبت به واجب‌تعالی، همچنان وجود غیرمستقل‌اند و مقام معلولیت و وجود امکان‌شان برقرار است. وجوداتی که برخی آثار مادّه همچون کمّ، کیف و وضع منزه را دارا هستند و وجود آنها قوی‌تر و لطیف‌تر از مادیات است، در عالم مثال قرار دارند. درنهایت عالم طبیعت قرار دارد که وجود مادی را در خود جای داده است. عالم مادّه به‌جهت اینکه در پایین‌ترین عوالم قرار دارد، ازجهت حیات، علم و قدرت، از همه عوالم کوچک‌تر است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج۹، ص۱۹۴).

حاصل آنکه هستی برابر با وجود است و مبتنی بر اصالت واقع می‌باشد. همچنین خلقت عالم هستی، سیری نزولی دارد و دارای مراتب گوناگون مانند واجب و ممکن یا علت و معلول است. این مراتب از حقیقتی واحدند که در تقدم و تأخر یا شدت و ضعف یا کمال و نقص، تفاوت دارند و عالم هستی از وحدت به کثرت رسیده است. کثرت در عوالم ملکوتی، یکی پس از دیگری به‌وجود آمده است و به پایین سرازیر می‌شود تا به عالم مادّه می‌رسد که ازجهت کثرت از همه عوالم وسیع‌تر است؛ بنابراین هستی، واقعیتی فراتر از ذهن و درک آدمی است که نه‌تنها منحصر به واقعیات مادی و طبیعی نیست، بلکه دامنه آن وجودات مثالی و نیز وجودات عقلی را که مجرد از عوارض مادی‌اند، شامل می‌شود. ازسوی‌دیگر رابطه این وجودات، تباین نیست، بلکه رابطه و تعامل میان موجودات است؛ درنتیجه تمامی عناصر هستی با یکدیگر در ارتباط‌اند؛ یعنی بر یکدیگر اثرگذاری و اثرپذیری دارند؛ براین‌اساس هیچ حرکتی در هستی بدون تعامل با

اجـزای دیگـر انجـام نمـی‌شـود. ایـن تعامـل و ارتبـاط هماهنـگ، بـه‌نوبـه اسـت کـه وحـدت و سلسله‌مراتب هستی را نشان می‌دهد.

باتوجه به این تعامل و ارتباط و وحدت هستی، انسان‌ها با رفتـار خـویش بـر خـود، مجموعـه انسان‌ها و کل هستی تأثیر می‌گذارند و تأثیر می‌پذیرند. باتوجه به این مهم، انسان نیاز به تنظیم ارتباط خود با دیگر انسان‌ها، جهان و آفریننده آن دارد؛ ارتباطی که متناسـب بـا وحـدت و تمـام سلسله‌مراتب هستی باشد.

۳. هستی‌شناسی علم؛ هم‌سنخ وجود و دارای مراتب

همـاهنگی و تعامـل میـان شـاخه‌های علـوم، بـدون درکـی صـحیح از مفهـوم و مصـداق علـم امکان‌پذیر نیست. بر اساس مبانی حکمت متعالیه، علم هم‌سنخ وجود و مجرد از مـادّه اسـت (همـان، ج۳، ص۲۹۲). علم حقیقی به‌معنای حضور وجودی یک شیء نزد وجود شیء دیگـر اسـت (طباطبـایی، ۱۴۱۶، ص۲۴۰). منظور از حضور دراینجا این است که عالم بر معلوم احاطـه یابـد؛ یعنـی شـیء مـدرَک کاملاً در مدرِک منعکس شود و معلوم با عالم نـوعی اتحـاد وجـودی یابـد کـه از آن بـه اتحـاد عـالم و معلوم تعبیر می‌کنند؛ پس مقصود از علم، همان آگاهی بوده و منظور از آگاهی، حضـور اسـت و مـراد از حضور نیز اتحاد صور ادراکی و ذات عالم است.

البته دو شیء درصورتی اتحاد وجودی می‌یابنـد کـه عـاری از ویژگی‌هـای مـادّه باشـند (صـدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج۳، ص۵۰۷)؛ زیرا ویژگی‌های مادی هر پدیده همچون زمـان، مکـان، شـکل و انـدازه، مغایر با دیگر پدیده‌هاست که فرض اتحاد دو شیء را منتفی می‌کند. اتحاد در جـایی برقـرار اسـت کـه این ویژگی‌های مادی زایل شوند (همان، ص۴۴۷/ مطهری، ۱۳۹۹، ج۶، ص۲۷۹).

براین‌اساس نفـس بـه‌عنوان مـدرِک حقیقـی، امـری مجـرد اسـت کـه مـدرَک نـزد آن حاضـر مـی‌شـود. ازسـوی‌دیگر مـدرَک صـورتی از اشیاسـت کـه نـزد نفـس حاضـر مـی‌شـود (صـدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج۳، ص۴۴۷/ مطهری، ۱۳۹۹، ج۶، ص۳۴۷). به‌عبارت‌دیگر با نفس من اتحاد می‌یابد و منظور از این صورت، واقعیتی مشابه با شیء خارجی ولی مجـرد اسـت. دراین‌صـورت چنانچـه این دو امر مجرد با یکدیگر تلاقی کنند، حاصل اتحـاد آنـان بـا یکـدیگر، پیـدایش علـم و پدیـده آگاهی است (غفاری و مازیار، ۱۳۹۵، ص۱۱۸).

ازآنجاکه علم هم‌سنخ وجود است، پس مانند وجود دارای مراتب تشکیکی است؛ ازاین‌رو شناخت

همانند هستی فقط دارای یک سطح نیست، بلکه مراتب متعددی دارد که از یک مشاهده ساده مرتبط با رؤیت تا تعقل و معرفت شهودی را شامل می‌شود (نصر، ۱۳۹۰، ص۵۴).

نکته مهم اینکه مرتبه علم بر اساس شدت وجود معلوم، تعیین می‌شود و هرچه درجه وجودی معلوم بالاتر باشد، مرتبه علم بالاتر است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۸، ج۱، ص۴۵)؛ بنابراین اگر انسان بتواند أعلی مراتب سلسله وجود را تعقل نماید، بالاترین مرتبه ادراک را درک کرده است؛ بنابراین در حوزه هستی‌شناسی معرفت، مراتب علم، بر مراتب هستی تعریف شده است و باتوجه به اینکه هستی به سه عالم بر یکدیگر مترتب شده، ادراک نیز بر سه مرتبه است: ادراک حسی در مرتبه عالم طبیعت، ادراک خیالی در مرتبه عالم مثال و ادراک عقلی در مرتبه عالم عقل یا جبروت. این ادراک‌ها در طول یکدیگر و در یک سلسله‌مراتب قرار دارد و نوعی وحدت میان مراتب آن حاکم است.

ازسوی‌دیگر به‌جهت وجود انواع ارتباطات علّی و معلولی و پیوستگی‌های هماهنگ که در جهان هستی وجود دارد، میان شاخه‌های معرفت تجربی و تجریدی، ارتباط، تعامل و هماهنگی وجود دارد؛ بنابراین مطالعه یک شاخه از علوم به‌تنهایی و بدون درنظرگرفتن ارتباط آن با دیگر شاخه‌های علوم، نادیده‌گرفتن بخشی از حقیقت هستی است؛ چراکه علم به هستی، نه ازمنظر خاص، بلکه باید با دیدی کلی نگریسته شود و به‌دنبال ارائه طرح جامع از جهان و احاطه بدان باشد.

باتوجه به مبنای وحدت‌آفرین مزبور، بریدن یک پدیده و یک جریان از همه واقعیات و حقایق جهان مانند طبیعت و محصورساختن و محدودنمودن آن به‌عنوان مسئله علمی تجربی با قید این است و جز این نیست، نه‌تنها دلیل روشن برای اثبات بی‌بهره‌بودن از علم است، بلکه خیانت بزرگی به عالم علم و معرفت است (جعفری، ۱۳۷۹، ص۷۹).

آنچه درباره حقایق هستی در حکمت و الهیات به کرسی می‌نشیند، باید خود را در علوم طبیعی و انسانی نشان دهد و با حضور محتوای معرفتی آنها این علوم رقم بخورد؛ چنانچه در مواردی نیز دستمایه این علوم، به کار حکمت و الهیات و دین‌پژوهی می‌آید. چه عیبی بالاتر از اینکه در عرصه دانش و معرفت، حقایق و واقعیاتی که دیگر شاخه‌های معرفتی در اختیار می‌نهند، نادیده گرفته شوند و نسبت به وجود آنها تغافل و تجاهل روا داشته شود و عده‌ای بر اثر این کثرت، به وحدت نرسند و کوثر معرفت را رها کرده، به تکاثر وهم‌آلود بسنده نمایند (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص۱۳۵).

بنا بر وحدت جهان هستی، علوم و معارف باید در نوعی هماهنگی و ارتباط محتوایی به رشد خود ادامه دهند. مستقل‌شدن دانش‌هایی همچون دانش علوم تجربی، بدون درنظرگرفتن ارتباط آن با علوم دیگر، این اثر مهم را به‌دنبال می‌آورد که داده‌ها و نتایج آنها بیگانه و بی‌ارتباط با یکدیگر شکل می‌گیرند و تصویری مبهم، نامتجانس و عیب‌ناک از علم و آدم عرضه می‌کنند (همان، ص۱۳۴).

نکته مهم دیگر اینکه تولید و فراگیری علوم، با انگیزه‌های گوناگونی مانند نیازهای اولیه حیاتی و طبیعی انسان‌ها صورت می‌گیرد؛ درنتیجه برای فراهم‌سازی بیشتر آسایش و تسلط بیشتر بر طبیعت، گرایش‌های گوناگون علمی و تخصص‌های فراوان پدید آمده است، اما باید گفت نیازهای انسان فقط در نیازهای مادی و طبیعی محصور نیست. همچنین برای فهمیدن حقیقت سلسله‌مراتب هستی و ارتباط و تعامل پدیده‌های جهان، باید به ارتباط نهانی انواع دانش‌ها و ارتباط جهان هستی با آفریننده آن پرداخت و از وحدت مراتب علوم سخن به‌میان آورد.

۴. روش‌های تحقق وحدت علوم

بدیهی است که برای رسیدن به یک هدف بنیادین، شناخت روش‌های نایل‌شدن به آن از اهمیتی بنیادین برخوردار است. تحقق ایده وحدت علوم نیز از این قاعده مستثنا نیست. روش دستیابی به وحدت علوم طبقه‌بندی آن است.

۴ـ۱. طبقه‌بندی علوم

وحدت و انسجام یکپارچه علوم، همچون شاخه‌های یک درخت است که رشد می‌کند و موافق با ماهیت همین درخت برگ می‌دهد. همان‌گونه که شاخه درختی به‌صورت نامحدود رشد نمی‌کند، هر علم نیز باید تا اندازه‌ای تعلیم داده شود و از آن تجاوز نکند. دنبال‌کردن شاخه از علم در خارج حدود مقرر آن که نتیجه ویران‌شدن هماهنگی و نسبت میان اشیاست، کاری بیهوده و حتی نامشروع است و بدان می‌ماند که یکی از شاخه‌های درخت به‌صورت نامحدود نمو کند که نظم و آهنگ درخت را برمی‌اندازد. آنچه با آن، نسبت و هماهنگی علوم محفوظ می‌ماند، طبقه‌بندی علوم است (نصر، ۱۳۸۴، ص۴۵).

هدف از طبقه‌بندی علوم، تعیین جایگاه و دامنه هر علم، کشف نظم و ارتباط مناسب میان

رشته‌های گوناگون علم در یک چهارچوب جامع، هماهنگ و منسجم است (تفرشی و دیگران، ۱۳۹۶، ص۹۹). علاوه‌برآن طبقه‌بندی، فرد را قادر می‌سازد تا سلسله‌مراتب علوم را بشناسد (بکار، ۱۳۸۱، ص۱۵۶).

ازسوی‌دیگر کسی که در مقام طبقه‌بندی علوم است، درواقع دیدگاه کلی خود را نسبت به جهان و هستی در قالب طبقه‌بندی خویش ابراز می‌دارد؛ چراکه نگاه جهان‌شناسانه، نقش محوری در تنظیم و تکمیل طبقه‌بندی او دارد و برای وی چهارچوبی را تعریف می‌کند تا اندیشه معرفتی او را تحقق بخشد.

مؤید این مطلب، طبقه‌بندی‌های گذشته است که توسط فیلسوفان باستان، اندیشمندان دوره تمدن اسلامی در شرق و نیز متفکران عصر جدید در غرب ارائه شده است؛ براین‌اساس اندیشمندانی که بینش خداباورانه داشته‌اند، طبقه‌بندی ایشان بر اساس خدامحوری بوده است؛ زیرا در تقسیم‌بندی طبقات علم، به پدیدآورنده جهان اعتنا کرده‌اند. تقسیم علوم به علوم اولیه، علوم دینی و علوم فلسفی که توسط اخوان صفا ارائه شده است، یا شمارش علوم به علم زبان، منطق، ریاضی، طبیعی، علم الهی و علم مدنی که توسط فارابی تقسیم شده (ر.ک: فارابی، ۱۹۹۶)، بر اساس بینش خداباورانه صورت گرفته است.

گفتنی است در طبقه‌بندی‌های این گروه، علم توحید همواره برترین شکل دانش و هدف جست‌وجو عقلانی بوده است (بکار، ۱۳۸۷، ص۷۱).

طبقه‌بندی از نگاه دانشمندان عصر جدید که بینش انسان‌محور داشته‌اند، عمدتاً بر اساس انسان‌محوری ارائه شده است، فرانسیس بیکن معرفت را در مشاهده و تجربه خلاصه می‌کرد و هدف از علم را تسخیر طبیعت می‌دانست. در نظر وی علوم طبیعت، مادر علوم است؛ براین‌اساس وی علوم طبیعی را نسبت به علومی همچون علوم مربوط به ماورای طبیعت، مهم‌تر می‌داند و هدف علم را در انتفاع کاربردی خلاصه کرده است.

آگوست کنت نیز کلّیت و پیچیدگی علوم را مبانی طبقه‌بندی علوم قرار داده است. علوم کلی‌تر در ابتدا قرار می‌گیرد و علوم پیچیده‌تر، وابسته به علوم ماقبل خود می‌باشد (کاپلستون، ۱۳۸۸، ص۱۰۰). همچنین وی علوم مربوطه به ماورای طبیعت را به‌دلیل محصل‌نبودن، معتبر نمی‌داند (همان)؛ براین‌اساس در طبقه‌بندی‌های عصر جدید، علوم مربوط به ماورای طبیعی، یا

حذف شده‌اند یا به حاشیه رانده شده‌اند.

طبقه‌بندی‌های فرانسیس بیکن و آگوست کنت، به ایجاد نظام جدید آموزشی در عصر جدید منجر شد. در این نظام آموزشی جدید، علم توحید و سایر علوم خداشناسی دیگر نسبت به سایر دانش‌ها برتری نداشتند، بلکه علوم خداشناسی، روان‌شناسی و زمین‌شناسی به‌طور افقی و دارای یک ارزش در کنار یکدیگر نهاده می‌شوند؛ مانند کشوهای متعدد در یک قفسه که هریک دارای مقداری اطلاعات است (بکار، ۱۳۸۷، ص۲).

باتوجه به دو نوع طبقه‌بندی خدامحوری و انسان‌محوری که اشاره شد، تأثیر بسزای جهان‌بینی در طبقه‌بندی علوم روشن می‌شود؛ براین‌اساس طبقه‌بندی صحیح و جامع از علوم که مانند ابزاری راهبردی برای هماهنگی و تعامل علوم است، بسیار ضروری می‌باشد؛ زیرا مرزهای یک علم را مشخص می‌کند و ازسوی‌دیگر پیشرفت دانش را نشان می‌دهد. نکته مهم اینکه طبقه‌بندی مبتنی بر تشکیک وجود، علوم گوناگون را در یک رتبه نشان نمی‌دهد، بلکه علوم را ذی‌المراتب و به‌ترتیب شرف از بالا به پایین نشان می‌دهد.

ملاصدرا طبقه‌بندی خود را بر همین اساس تنظیم کرده است. وی در کتاب **مظاهرالإلهیة**، حکمت را دانش سیر تکامل و وصول به خداوند ذی‌الکمال می‌داند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۷، ص۵۷). به‌نظر او این سیر دانش، شش مرحله دارد:

۱. خداشناسی به‌منزله هدف‌شناسی؛
۲. شناخت مراحل و منازل سفر به‌منزله راه‌شناسی؛
۳. معادشناسی به‌منزله شناخت مقصد نهایی؛
۴. پیامبرشناسی؛
۵. باطل‌شناسی، نقد و هدایت آنها؛
۶. تنظیم امور دنیا به‌نحوی‌که انسان را به خدا برساند.

مرحله ششم، خود سه مرحله دارد که از آن به حکمت عملی یاد شده است: خودسازی و تربیت افراد که اخلاق نامیده می‌شود، سازماندهی خانواده که از آن به تدبیر منزل یاد می‌شود، اداره جامعه مدنی، سیاسی و نهادهای اجتماعی که از آن به علم سیاسی یاد می‌شود (همان، ص۶۲).

این طبقه‌بندی بر اساس حکمت متعالیه تنظیم شده است. البته به‌زعم برخی نویسندگان، ملاصدرا این طبقه‌بندی را کامل نکرده است و بعدها توسط امام خمینی﵀ تکمیل شد (لک‌زایی، ۱۳۸۸، ص۴۶).

براین‌اساس ملاصدرا علوم و معارف را به‌طور یکپارچه در یک منظومه واحد می‌داند که به‌روش طبقه‌بندی خود به آن رسیده است؛ همچنان‌که وی علوم را داری مراتب گوناگون می‌داند و علوم اخروی و الهی (حکمت نظری) را بر علوم دنیوی (حکمت عملی) مقدم کرده است.

۵. پیامدهای وحدت علوم

هر اندیشه و ایده تأثیرگذار دارای پیامدهای متعدد و چندبُعدی در عرصه فرهنگ اجتماع و... می‌باشد. بدیهی است اندیشه وحدت علوم نیز دارای نتایج گوناگون در عرصه‌های یادشده است.

۵ـ۱. همگرایی دین و علم

ازجمله پیامدهای وحدت علوم، حل تنازع موضوع تعارض علم و دین است که در میان فیلسوفان علم، محل منازعه است. البته مقصود از علم در تعارض مزبور، یافته‌های علوم تجربی است.

تعارض‌های متوهم میان علم تجربی و دین، محصول عدم مرزبندی صحیح میان معارف گوناگون است. عدم مرزبندی صحیح علوم باعث ورود علوم تجربی و تجریدی در قلمرو یکدیگر می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص۸۲)، ولی بنا بر اندیشه وحدت علوم، دامنه هر علمی مشخص می‌گردد. علوم تجریدی برخی از اصول حساس و مهم ادله عقل تجربی را تأمین می‌کند و بینان مرصوص برای بناهای تجربی است؛ ازاین‌رو پیوندی ناگسستنی میان تجرید و تجربه برقرار می‌باشد، ولی هیچ‌یک از این دو در حوزه اختصاصی دیگران ورود ندارد؛ زیرا کار تجریدی محض را به عقل تجربی‌سپردن، عجز است و عمل تجربی صِرف را به عقل تجریدی‌دادن، فلج‌شدن است، بلکه برای هریک رسالتی که نباید دیگری عهده‌دار آن گردد، چه اینکه نباید از تعهد درون‌مرزی خود ادهان و ایهان نشان دهد (همان، ص۸۰).

بنا بر وحدت علوم که تعامل علوم را به‌دنبال دارد، علوم تجربی و علوم شرعی همچون فقه، ارتباط و تعامل دارند؛ مانند اینکه برخی قضایای علوم تجربی، آثار و نتایج عملی علوم شرعی را به‌دنبال دارد و بسیاری از آنها به‌نحوی با حوزه عمل مکلفان مربوط می‌شود؛ مثلاً «اعتنا به یافته‌های پزشکی در داروسازی و راه‌های درمان، شرعاً لازم است»، بدین‌معناست که اگر کسی با علم به اطمینان‌آوربودن این کشفیات و توصیه‌های پزشکی به آنها اعتنا نکرد و جان خود را به‌خطر انداخت،

معاقب و مسئول است و عدم اعتنای وی به علوم تجربی، آثار شرعی دارد؛ پس این‌گونه نیست که علوم تجربی هیچ ارتباطی به عمل مکلفان نداشته باشند و یافته‌های علمی، بازتاب و ارتباطی به علوم فقهی و حقوقی نداشته باشند (همان، ص۱۱۶).

اما باتوجه به ظرفیت وحدت علوم که هماهنگی و تعامل علوم را به‌دنبال دارد، علم و دین نه‌تنها معارض یکدیگر نیستند، بلکه با کمال هماهنگی و تأثیر و تأثر متقابل، از امتیازات یکدیگر بهره می‌برند و همان‌گونه که دین که رهاورد وحی است، کاشف از حقایق الهی و اراده الهی می‌باشد، علم تجربی که محصول عقل و قلمرو آن محدود به جهان طبیعت است، گواه بر مشیت الهی می‌باشد.

۲ـ۵. حفظ محیط زیست

یکی دیگر از پیامدهای کاربردی، حیاتی و بنیادین وحدت علوم، نجات و حفظ محیط زیست است. موضوعی که در عصر کنونی، انسان مدرن را به ستوه و شکوه درآورده است؛ براین‌اساس دراینجا ارتباط میان برقراری وحدت علوم و حفظ محیط زیست آورده شده است.

در کار طبیعت، هم‌نوایی و تعادل جالبی وجود دارد. این هماهنگی در رفت‌وآمد فصول، دگرگونی سرما و گرما، بادها و هوای سرد، اقیانوس‌ها و بیابان‌ها و در هم‌زیستی حیوانات و گیاهان جلوه می‌کند، اما درنتیجه فناوری مدرن و کاربردهای آن که از آز و ساخت نیازهای غیرواقعی در سراسر جهان به‌وجود آمده است، چنین هم‌نوایی و تعادلی نابود شده است. گرمای جهان، انقراض گونه‌های حیوانات، آلودگی محیط زیست، دستکاری ژنتیکی و وجود انواع بیماری‌های سرطانی و شیمیایی، مصادیق آشکار بحران محیط زیست‌اند (نصر، ۱۳۹۰، ص۱۱۷).

پیشرفت‌های عجیب فناوری مدرن که نتیجه مخرب بر محیط زیست داشته است، نتیجه از هم‌گسیختگی، مستقل‌شدن رشته‌های گوناگون علوم، عدم هماهنگی و تعامل میان شاخه‌های گوناگون علوم است. همان‌گونه که اشاره شد، برای حفظ هماهنگی، تعامل و توازن علوم، هر شاخه از علم باید تااندازه‌ای تعلیم داده شود و از آن تجاوز نکند. دنبال‌کردن شاخه از علم در خارج حدود مقرر آن، ویران‌شدن هماهنگی و نسبت میان پدیده‌ها را به‌دنبال دارد. گسترش وحشتناک علم و فناوری مدرن که در عصر کنونی بر مبنای طمع ـ و نه نیاز بشر ــ رخ داده، هماهنگی و توازن طبیعت را نابود کرده است؛ چراکه پیشرفت علم مدرن با هدف سلطه بر

طبیعت و نه کشف و تبیین پدیده‌ها، استفاده و استثمار بی‌رویّه از منابع طبیعی جهان مانند انرژی‌های زیرزمینی و جنگل‌ها را به‌دنبال داشته است. درنتیجه این استثمار، منابع طبیعی جهان رو به اتمام و تعادل طبیعی زیست‌بوم جهان از میان رفته است. درحقیقت عدم تعادل و نبود هماهنگی در جهان طبیعت، بحران محیط زیست را پدید آورده است.

اما بنا بر ایده وحدت علوم، روش تجربی دیگر یگانه روش معرفتی برای تبیین پدیده‌ها نیست، بلکه دیگر شاخه‌های معرفتی مانند علوم الهیات برای تبیین حقایق طبیعت و ماوراءالطبیعه که بر مبنای هستی‌شناسی حکمت متعالیه علل و ریشه‌های جهان‌اند، موجودیت و ظرفیت می‌یابند. در منابع دینی به‌ویژه اسلام، همواره بر اصول اخلاقی حفظ محیط زیست و منابع آن تأکید شده است؛ بنابراین ادیان به شکل‌گیری گرایش‌های ما نسبت به طبیعت کمک می‌کنند و چگونگی رفتار ما با طبیعت را می‌گویند (محقق داماد، ۱۳۹۲، ص۷۱). ازسوی‌دیگر ارزش‌های مذهبی و باورهای فرهنگی و اعتقادی مردم می‌تواند به پاسخ‌های عملی و راهبردی در حفاظت از محیط زیست منجر شود؛ چراکه مورد قبول و پذیرش عموم مردم واقع می‌شوند.

مقبولیت عمومی ارزش‌های مذهبی باعث شده است در برنامه توسعه سازمان ملل، به‌طور غیرمستقیم از اطلاعات مربوط به مذاهب گوناگون جهان در ارتباط با مطالعات محیط زیست استفاده شود (امین‌زاده، ۱۳۸۱، ص۱۰۱)؛ براین‌اساس وحدت علوم می‌تواند به‌عنوان عامل مستقیم یا غیرمستقیم، بر حفظ محیط زیست اثرگذار باشد. عامل مستقیم جلوگیری از پیشرفت علوم مخربی است که محیط زیست را هدف قرار داده‌اند و عامل غیرمستقیم اعتباربخشیدن به علومی مانند الهیات است. این علوم دربرگیرنده اصول اخلاقی مرتبط با محیط زیست‌اند که بر حفظ و نجات محیط زیست صحه گذاشته‌اند.

نتیجه

حاصل سخن اینکه با تکیه بر مبانی حکمت متعالیه، می‌توان میان شاخه‌های گوناگون علوم، هماهنگی، ارتباط و تعامل ایجاد کرد. البته دستیابی به ایده وحدت علوم مشروط به تعالی‌دادن هستی از حصار مادّه‌گرایی به سلسله‌مراتب تشکیکی از عوالم عقل، مثال و طبیعت است. این عوالم در ارتباط و تعامل با یکدیگرند؛ براین‌اساس علم همانند هستی دارای مبدأ و سلسله‌مراتب تشکیکی است؛ درنتیجه تمامی علوم و معارف به‌طور یکپارچه و اندام‌وار، هماهنگ

و متحد با مبدأ خود هستند. هر پدیده که خواهان تتبع و شناخت آن هستیم، علم به آن موضوع در رتبه از سلسله‌مراتبی از علوم قرار دارد و به‌مثابه جزئی است که در کل قرار گرفته و هماهنگ با کل هستی است. مراتب ادراکی در طول یکدیگرند و با روش طبقه‌بندی حکمت متعالیه، نوعی وحدت میان آنها حاکم است. وحدت علوم، همگرایی علوم تجربی و دین و پیامدی کاربردی در نجات و حفظ محیط زیست دارد.

منابع

۱. امین‌زاده، بهناز؛ «جهان‌بینی دینی و محیط زیست، درآمدی به نگرش اسلام به طبیعت»، محیط‌شناسی؛ ش۲۸،دی ۱۳۸۱، ص۹۷ـ۱۰۶.
۲. بکار، عثمان؛ تاریخ و فلسفه علوم اسلامی؛ ترجمه محمدرضا مصباحی؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۷.
۳. ـــــ ؛ طبقه‌بندی علوم ازنظر حکمای مسلمان؛ ترجمه جواد قاسمی؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۱.
۴. تفرشی، حسین و دیگران؛ «بازگشت به اصل؛ درآمدی بر نگاه وحدت‌گرا به علوم ازمنظر حکمت اسلامی»، معرفت فلسفی؛ ش۱۵، پاییز ۱۳۹۶، ص۸۹ـ۱۰۶.
۵. جعفری، محمدتقی؛ تحقیقی در فلسفه علم؛ تهران: مؤسسه نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۷۹.
۶. جوادی آملی، عبدالله؛ منزلت عقل در هندسه معرفت دینی؛ قم: اسراء، ۱۳۸۶.
۷. صدرالدین شیرازی، محمدبن‌ابراهیم؛ الحکمةالمتعالیة فی‌الأسفار العقلیةالأربعة؛ ج۱، قم: مکتبة المصطفوی، ۱۳۶۸.
۸. ـــــ ؛ الشواهدالربوبیة فی‌المناهج السلوکیة؛ ج۱، بیروت: مؤسسة التاریخ‌العربی، ۱۳۷۵.
۹. ـــــ ؛ المشاعر؛ تهران: طهوری، ۱۳۶۳.
۱۰. ـــــ ؛ المظاهرالإلهیة فی أسرارالعلوم الکمالیة؛ تحقیق سیدجلال‌الدین آشتیانی؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷.
۱۱. ـــــ ؛ المظاهرالإلهیة فی أسرارالعلوم الکمالیة؛ تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۷۸.
۱۲. ـــــ ؛ الحکمةالمتعالیة فی‌الأسفار العقلیةالأربعة؛ حاشیه علامه سیدمحمدحسین طباطبایی؛ ج۶، بیروت: دار إحیاء التراث‌العربی، ۱۹۸۱م.
۱۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ نهایةالحکمة؛ قم: مؤسسة النشرالإسلامی، ۱۴۱۶ق.
۱۴. غفاری، حسین و امیر مازیار؛ معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی؛ تهران: حکمت، ۱۳۹۵.
۱۵. فارابی، محمدبن‌محمد؛ إحصاءالعلوم؛ تفسیر علی بوملحم؛ بیروت: دار و مکتبة الهلال، ۱۹۹۶م.
۱۶. کاپلستون، فردریک چارلز؛ تاریخ فلسفه (از من دوبیران تا سارتر)؛ ترجمه عبدالحسین آذرنگ و سیدمحمود یوسف ثانی؛ ج۹، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.

۱۷. لک‌زایی، نجف؛ «طبقه‌بندی علوم از دیدگاه صدرالمتألهین و امام خمینی﵀»، خردنامه؛ ش۵۷، پاییز ۱۳۸۸، ص۴۲ـ۵۲.
۱۸. محقق داماد، سیدمصطفی؛ الهیات محیط زیست؛ تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۲.
۱۹. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ ج۶، تهران: صدرا، ۱۳۸۴.
۲۰. ـــــ ؛ مجموعه آثار؛ ج۶، تهران: صدرا، ۱۳۹۹ق.
۲۱. نصر، سیدحسین؛ اسلام، علم، مسلمانان و فناوری (گفت‌وگو با دکتر مظفر اقبال)؛ ترجمه امیرحسین اصغری؛ تهران: اطلاعات، ۱۳۹۰.
۲۲. نصر، سیدحسین؛ علم و تمدن در اسلام؛ ترجمه احمد آرام؛ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.